

معبود عبادت

این قسمت دوم دعای ربانی شامل سه نکته ویژه می‌باشد. نکته اول «نان روزانه ما را امروز بما بده.» خداوند از احتیاجات روزانه ما بی خبر نیست. وی که ما را آفریده، از ما بهتر میداند که به چه چیزهایی نیازمندیم. پولس رسول با این کلمات اطمینان میدهد که «خدا نیز به سبب جانبازی عیسی مسیح، تمام احتیاجات شما را با ثروت شکوهمند خود، رفع خواهد نمود.» (فیلیپیان ۴:۱۹). این آیه بدان معنی نیست که خداوند نان را بدون هیچ کوششی از سوی ما در دهانمان خواهد گذاشت بلکه ما خود نیز بایستی در دریافت آن و انجام امور روحانی مسئولیتی داشته باشیم. پولس رسول در رساله خود به اهل تسالونیکه فرمود «همان موقع نیز که آنجا نزد شما بودیم، حکم کردیم که "هر کس نمی خواهد کار کند، حق ندارد خوراک بخورد." (دوم تسالونیکیان ۳:۱۰). و عیسی مسیح می فرماید «بخوابید، تا به شما داده شود، بجوید تا بیابید، در بزنید، تا به روی شما باز شود.» (متی ۷:۷). آیا دستور مسیح بدان معنی است که خدا نمی داند که به چه چیزی احتیاج داریم؟ هرگز چنین نیست چرا که قبل از اینکه برای نیازی درخواست و دعا کنیم آگاهست. میتوان گفت که در خواست کردن ما را

از احتیاجات خود آگاه میسازد تا با تواضع آنها را از دارنده کل طلب نمائیم.

بسیاری از اوقات دعا می کنیم ولی اینطور احساس می کنیم که دعای ما از سقف اطاق بالاتر نمیروند. چرا؟ باید پاسخ داد که در یافت جواب دعا هم منوط به شروطی است که یکی از آنها در رساله یعقوب چنین قید شده: «علت جنگ و دعواهای شما چیست؟ آیا علت آنها، آرزوهای ناپاکی نیست که در وجود شما منزل دارند؟ در حسرت چیزی بسر می برید که ندارید، پس دستتان را به خون آلوده می کنید تا آن را به جنگ آورید. در آرزوهای چیزهایی هستید که تعلق به دیگران است، و شما نمی توانید داشته باشید، پس به جنگ و دعوا می پردازید تا از چنگشان بیرون بکشید. علت اینکه آنچه می خواهید ندارید، اینست که آن را از خدا در خواست نمی کنید. وقتی هم درخواست می کنید، خدا به دعاپتان جواب نمی دهد، زیرا هدفشان نادرست است، شما فقط در پی بدست آوردن چیزهایی هستید که باعث خوشی و لذتتان می شود.» (یعقوب ۴: ۱-۳).

اظهار داشتیم که خداوند مکنونات و اسرار قلوبمان را بخوبی می داند. خود خواهی ریشه اغلب مشکلات ماست. هنگامی که چیزی را از خدا میطلبیم که از آن طریق لذات نفسانی خود را بر آورده سازیم وی مانع از رسیدن ما بآن هدف میشود چرا که آگاهست که رسیدن باین مطلوب بضرر ما خواهد بود.

در دوران هونناک و هراس انگیز جنگ بین المللی دوم پدر من در شهر استامبول ترکیه زندگی میکرد. چون تبعه کشور سوئیس بود توانست به کشور یونان و

شهر آتن مسافرت کند تا برخی از مایحتاج زندگی را به مؤمنین آن شهر قحطی زده (آلمان، یونان را تصرف کرده چنین گفته میشد که روزی هزار نفر از گرسنگی می مردند. صبح به صبح کامیونهای نظامی اجساد مردگان را از خیابانها و کوچه ها جمع آوری کرده، آنان در قبرهای صدنفری دفن میشدند. در آن اوضاع و احوال زن مؤمنی که از تمام آذوقه اش مشتی آرد برایش بجای مانده بود و همسایگان خود را گرسنه و در حال مرگ دید، تصمیم گرفت که با آن یک مشت آرد سه تکه نان بپزد و آنرا بین همسایگان خود تقسیم کند تا او هم همزمان با آنان چشم از جهان فرو بندد. وی نیز در اطاعت از فرمایشات مسیح این را آموخته بود: «نان روزانه ما را امروز بما بده.» برای مدت دو سال تمام قبل از رفتن پدرم به آتن خداوند سبد آرد آن زن ایماندار را با آردی که کفاف همانروز را میکرد، پر نموده بطوری که سه خانواده از آن تغذیه میکردند. اگر نان روزانه را از خداوندی که قادر است بخواهیم، او دعای ما را اجابت خواهد نمود.

نکته دوم این قسمت دعا، کامل و پرمعنی است : «خطایای ما را ببخش، چنانکه ما نیز کسانی را که به ما خطا کرده اند بخشیده ایم.» مسیح معنی آن دعا را برای ما با این نمونه توضیح داد: «در این موقع پطرس پیش آمد و پرسید: "استاد، برادری را که به من بدی می کند، تا چند مرتبه باید ببخشم؟ آیا هفت بار؟" عیسی جواب داد: " نه ، هفتاد مرتبه هفت بار!"

"وقایع ملکوت خداوند مانند ماجرای آن پادشاهی است که تصمیم گرفت حسابهای خود را تصفیه کند. در جریان این کار، یکی از بدهکاران را به دربار آوردند که مبلغ هنگفتی به پادشاه بدهکار بود. اما چون پول نداشت قرضش را بپردازد، پادشاه دستور داد در مقابل قرضش، او را با زن و فرزندان و تمام دارائی اش بفروشند.

"ولی آن مرد بر پاهای پادشاه افتاد و التماس کرد و گفت: ای پادشاه استدعا دارم به من مهلت بدهید تا همه قرضم را تا به آخر تقدیم کنم.

"پادشاه دلش بحال او سوخت. پس او را آزاد کرد و قرضش را بخشید.

"ولی وقتی این بدهکار از دربار پادشاه بیرون آمد، فوری به سراغ همکارش رفت که فقط صد تومان از او طلب داشت. پس گلوی او را فشرد و گفت: زود باش پولم را بده!

"بدهکار بر پاهای او افتاد و التماس کرد: خواهش می کنم مهلتی به من بده تا تمام قرضت را پس دهم.

"اما طلبکار راضی نشد و او را به زندان انداخت تا پولش را تمام و کمال بپردازد." وقتی دوستان این شخص ماجرا را شنیدند، بسیار اندوهگین شدند و به حضور پادشاه رفته، تمام جریان را بعرض او رساندند. پادشاه بلافاصله آن مرد را خواست و به او فرمود: ای ظالم بدجنس! من به خواهش تو آن قرض هنگفت را بخشیدم. آیا حقش نبود تو هم به این همکارت رحم می کردی، همانطور که من به

تو رحم کردم؟

”پادشاه بسیار غضبناک شده و دستور داد او را به زندان بیندازند و شکنجه دهند، و تا دینار آخر قرضش را نپرداخته، آزادش نکنند.
”بلی، و این چنین پدر آسمانی من با شما رفتار خواهد کرد اگر شما برادرقتان را از ته دل نبخشید.“ (متی ۲۱:۱۸-۳۵).